

تنها راه
رهائی
راه
مجاهدین
است



بچه‌ها با مجاهدین خلق آشنا شوید

ابراهیم رنجبر

۶
۶
۵

پیام مجاهدین

نفسی

استعمار

استثمار

استبداد

باید از دستهای ضعیفمان یک سد مقاوم و بزرگ بسازیم ،
باید به کارگراها بگوئیم که چکش های خود را محکم بر سر
سرمایه داران شکم گنده پول دوست بکوبند و به کشاورزها
بگوئیم که ای خود را تیزتر کنند و گلوی مالکان و ظالم
را ببرند . ان طلبه و دانشجو و دانش آموز خود
بگوئیم که س را کنار بگذارند و به نجات مردم
و خواهر و برادر و . . . بگوئیم که
برای مدتی سند تا همه مردم در مسیر انقلابی
بزرگ بسیج

۲۰ ریال

انتشارات بدیع زادگان

پخش از: ناصر خسرو . پاساژ مجیدی .

این کتاب مربوط به اینجانب بوده، که به
کتابخانه دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیة
قم واگذار شده. ولی چون در آنجا مورد
استفاده واقع نشد؛ به کتابخانه تاریخ
اسلام و ایران اهداء گردید.
محمدرضا فاکر

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴

* قسمهائی برای بچه‌های انقلابی ایران زمین

* بچه‌ها با مجاهدین خلق آشنا شوید

* ابراهیم رنجبر

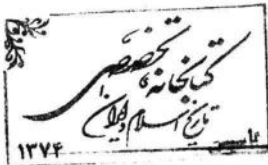
* آذر ۱۳۵۸

* حقوق نشر محفوظ

تقدیم به:

حامی بچه‌های خوب آنکس که جان خود را فدای راه
خدا و خلق ساخته و رهائی بچه‌ها را همراه با رهائی خلق
های سراسر جهان توءاما میداند یعنی برادر و معلم مجاهد
مان " مسعود رجوی " .

بنام خدا و بنام تمامی بچه‌های خوب



سخنی با بچه‌ها!

بچه‌ها میدانید مدتها در این اندیشه بودم که برایتان کتابی بنویسم و انگیزه قیام و شهادت برادران و خواهران مجاهدمان را تشریح کنم، البته بزبان خودتان "زبان بچه‌ها" من اینرا فرا گرفتم بر اثر تماس با شما و حالا میتوانم با شما سخن بگویم و درد دل خود را با شما در میان بگذارم چونکه خودم را بیش از حد به شما نزدیک میدانم.

برخاستم، مهر را از زبانم برداشتم و به خودم گفتم که بایستی با بچه‌ها تماس گرفت با آنها رفت به کوه و جنگل، دشت و صحرا، کلاس درس مدرسه و خانه محقر و آخر سر اینکه باید تجربیات خود را با یکدیگر رد و بدل کنیم. ما برای

بچه‌ها کتاب بنویسیم و بچه‌ها برای ما ، چه اشکالی داره مگر
 بچه‌ها سخنی برای گفتن ندارند که به ما بگویند ، مگر آنها
 تجربه ندارند مگر آنها درسی برای زندگی ندارند ، مگر
 آنها بی زبانند یا بی دست و پا ؟

نه ، نه ، نه

بچه‌ها همه اینهارا دارند آنها دنیائی دارند ، دنیائی
 به پهناوری اقیانوسها و خیالپردازیهای بس بزرگ ، به
 بزرگی کویر و به بلندی دماوند ، بله جهانی بس شگرف و
 عجیب و آموزنده‌هائی که باید از آنها فرا گرفت . آنها
 (بچه‌ها) در دنیای خویش در اندیشه کمک به ستمدیده‌ها
 و بینواها ، فقرای کوخ‌نشین ، کارگرها و دهقانهای چادرنشین
 هستند و برای کمک به زحمتکشان باید به جنگ با امیران و
 حاکمان و پادشاهان ، تاجران و سرمایه‌داران ظالم بی رحم
 و مروت بروند و آنها را از پای درآورند .

چرا ؟

چونکه حقوق از دست رفته خود را بزور میتوان بازستاند
 نه با خواهش و تمنا . سرمایه‌داران حرف حساب سرشان نمی
 شود منطق آنها اشغال ، چپاولگری ، وحشیگری ، و کشتار

مردم بیگناه است .

میدانید بچه‌ها ما را از همدیگر جدا کرده بودند ، می گفتند بچه که نباید اظهار نظر کند ، نباید در امور اجتماعی و سیاسی دخالت کند چونکه چیزی نمیداند ، چیزی بلد نیست ! و

اما انقلاب ، انقلاب خونینمان خط بطلان کشید بر تمامی اندیشه‌های قدیمی آنها ، خط سرخ کشید بر تمامی پندارها و اوهام گذشتگان . انقلاب ، ما را بیکدیگر نزدیک ساخت ، بزرگ را به کوچک ، خواهر را به برادر و به پدر و مادر و به توده محروم و خلق رنج‌دیده .

بنظر من بچه‌ها از خیلی بزرگترها بزرگترند ، بزرگی مگر به قد و قواره است ؟

نه ، نه ، نه

بزرگی به فکره اگر انسان فکرش و اندیشه‌اش و هدفش بزرگ و عالی باشد او نیز مرد بزرگی است .

همه ما در این انقلاب مشاهده کردیم که چگونه آن بزرگ بزرگها با کبکبه و دبدبه‌هاشان داخل منازل مانند یک موش ترسو قایم میشدند و در همانحال بچه‌های جسور ، و

دلاور مان در تظاهرات و راهپیمائیهای خیابانی شرکت می کردند کتک میخوردند و شهید میدادند .

بله همین بچهها مدرسه هاشان را تعطیل میکردند و در کوچه و بازار شعار " مرگ بر شاه خائن " میدادند ، اعلامیه پخش میکردند و شامگاه بجای رفتن در تختخواب به بالای پشت بام آمده ، شعار آزادی رامیسروندند .
بله بچهها ،

هر انسان آزادهای شاهد فداکاری ، جهاد و شهادت شما بوده و هیچکس نمیتواند نقش شما را در این قیام نادیده بگیرد .

چه بسیار ستارههای درخشانی از دوستان شما در شب های ظلمانی ، تاریک و سیاه از آن بالا افتادند و به دریا پیوستند و رفتند تا خورشید شوند ، تا درخشانتر گردند . نیمکت خیلی از کلاسهایتان هم اکنون خالی است . میدانید که آنها نمرده اند آنها برای دیدار خدا به مسافرت رفته اند ، ما هم اگر بخواهیم به نزد آنها برویم بوسیله مسافرت بزرگی ، " شهادت " به آنها ملحق میشویم . میدانید بچهها ما آزاد شدیم و باید این آزادی را حفظ کنیم اما شعارمان این باشد



که تا هنگامی که بچه‌های فلسطینی، اریتره‌ای، ظفاری،
آفریقایی را آزاد نکنیم دست از مبارزه بر نخواهیم داشت.

به امید رهائی تمامی بچه‌ها



بنام خدا و بنام بچه‌های قهرمان ایران

باز هم سلام .

بچه‌ها می‌خواستم از شما سئوالی بکنم راستی میدانید
 که مجاهدین برای چی مبارزه کردند ، چرا اینهمه شهید
 دادند ، اینهمه جنگ و ستیز آنها با شاه خونخوار برای چی
 بود ؟ برای اهداف شخصی ، خوشکامگی ، بخاطر تاج و تخت
 پادشاهی ؟

نه ، نه ، نه

همه ما خوب میدانیم که هیچکدام از اینها ، انگیزه
 مبارزه و جهاد مسلحانه ، مهدی و احمد و رضا و فاطمه و محمد
 و سعید و نبود .

پس اینهمه برای چه بود ؟

میدانید بچه‌ها مجاهدین برای شما جنگیدند و شهید
 شدند برای پدران سالخورده و مادران پیرتان که در کنج
 اتاقهای خود در دروازه غار ، قلعه مرغی ، گودهای جنوب

شهر و محبوسند ، برای آزادی زندانیان سیاسی ،
 برای خواهران و برادران وامانده از تکامل ، برای بهبودی
 زندگانی کارگران زحمتکش و دهقانان رنجبر ، برای محو و
 نابودی بهره‌دکسی ، ظلم و ستم ، تخت شاهی و
 ما همه ما رئیس خود باشیم ، آقای خاندمان و مالک
 محصول و دسترنج کار .

مجاهدین می‌گفتند نفت و گاز مال شاه نیست که به
 ارباب خود آمریکائیها بدهد . اینها همه مال ماست ، مال
 خلق خداست مال بچه‌های گود و جنوب شهره ، مال
 روستائیای چادر نشین ماست ، مال صحرا نشینان جنوب
 ایران ، مال کارگران ما .

اینها باید خانه و آشیانه ، غذا و نان ، کار و باری
 داشته باشند . اینکه همیشه همیشه اینها را مثل حیوانات به
 کار بکشند ، یه روزی باید برخاست و قیام کرد و اینها را از
 اینهمه ستم نجات بدهیم .

مجاهدین می‌گفتند کارگر کار میکند ولی محصول کار او
 غارت میشود ، ثمره تلاش و رنج کارگران توسط دهان گشاد
 سرمایه‌داران غارتگر چپاول میشود .

دهقانان از بامداد تا شامگاه در مزارع میکارند و درو میکنند و آخر سر مالک زورگو می‌آید و محصول کار آنها را با خود میبرد و در بازارها بفروش میرساند و پول را به جیب خود می‌ریزد و هر تابستان به کنار دریا‌های آمریکا و اروپا می‌رود، گردش میکند و خوش میگذرانند و دهقان باید در خانه خود از سرما بلرزد و شاهد مرگ عزیزان خود باشد.

میدانید بچه‌ها حنیف نژاد (از رهبران سازمان مجاهدین) میگفت چرا باید سرمایه‌داران کارگران را استثمار کنند و حق آنها را بگیرند؟ چرا کارگر که تولید کننده واقعی کالا است باید مجبور باشد محصول کار خود را بزور در اختیار سرمایه‌دار شکم‌گنده بگذارد؟

چرا باید کشاورزان گندمهای خود را بزور به مالکها بدهند.

چرا باید سرمایه‌دار هرروز شکمش گنده‌تر بشود و مردم هر روز شکمشان کوچکتر؟

چرا باید او در خانه‌های شیک روی مبلهای اروپائی بنشیند و تلویزیون رنگی ژاپنی تماشا کند و کولر آلمانی‌اش اطاقش را سرد نگه دارد و سفره غذایش پر از مرغ و مرغابی

باشد ولی مردم باید پنج نفری در اطاقهای گرم روی روزنامه
ها زندگی کنند و غذایشان آب زرد رنگ آبگوشت بدون
گوشت باشد؟

چرا باید شهردار تهران خانه را بر سرزن و بچه‌های
بی‌گناه خراب کند؟ چرا باید کارگری عیالوار و گرفتار و بدهکار
زیر چرخهای سنگین ماشین آلات له بشود و کارفرما خم به
ابرو نیارد و هیچ کمکی به خانواده او نکند؟

چرا باید کارگر کوره درظهر تابستان نزد ۸۰ درجه
حرارت بایستد و کارکند و صاحب کوره در اروپا و آمریکا
مشغول خوشگذرانی و عیاشی باشد؟

مجاهدین در جلسات مخفی و زیر زمینی خود این
سئوالها را مطرح میکردند و می‌گفتند چه کسی این حقوق را
ضایع می‌کند، چه کسی سرمنشاء ظلم و ستم و فساد است،
چه کسی؟

خوب معلوم و روشن است سرمایه‌دارهای پول دوست و
ظالم، آنهایی که خانه‌هاشان پر از وسائل اضافی از ماشین
و فرش و مبیل و تلویزیون رنگی و غیره است. پس تا موقعی
که استثمار هست کارگر به حق خود نمی‌رسد و تا کارگر به حق

خودش نرسد جامعه خوشبختی نخواهیم داشت .
 پس ما (سازمان مجاهدین خلق) باید برای حمایت
 از فقرا و نجات آنها به جنگ با سرمایه‌داران برویم .
 اما بچه‌ها ،

آیا شما می‌دانید که رئیس سرمایه‌دارها کیه؟
 آفرین درست حدس زدید رئیس کل سرمایه‌داران شاه
 جنایتکار است .

اما بچه‌ها می‌توانید بگوئید که رئیس شاه کیه؟
 بله ، آمریکا .

اما بچه‌ها باید یواش یواش به جلو برویم ، البته نه
 آنقدر یواش (مثل لاک پشت) و نه آنقدر تند (مثل خرگوش)
 قدم به قدم ، و آگاهانه . آخر موقعی که آدم ده تادش
 داشته باشد یکدفعه بجنگ همه آنها نمی‌رود .
 بچه‌ها ،

عده‌ای در آنزمان بودند که خواستشان اصلاحات بود
 و معتقد بودند که باید به مجلس رفت و خواسته‌های خودمان
 را به شاه بگوئیم ، حتی می‌گفتند که شاه آدم خوبی است و
 این دولت است که دست به آدم کشی می‌زند . اینها با

مبارزه مسلحانه مخالف بودند .

مجاهدین فریاد می زدند که وقت این قبیل کارها گذشته مگر میشود آدم مقابل شیر گرسنه قرار گیرد و اسلحه خود را کنار بگذارد و بگوید: " آقا شیره خواهش می کنم مرا نخور " . این خواهشها و تمناها هیچ سودی ندارد باید بفکر چاره بود گره ما با اسلحه باز می شود ، باخنجر . . . فقط با " مبارزه مسلحانه " میتوان شکم گرسنهها را سیر کرد و خانه برای کار گران تهیه کرد .

فقط و فقط با خالی کردن گلوله در مغز این حیوانات انسان نما (سرمایه داران) این کار میسر است . دولت مدت طولانی است که به خون ریزی مشغول است هر فریاد اعتراضی را خفه میکند ، هر کتاب خوبی را می سوزاند ، هر محل تجمع بچه های انقلابی را به خاک و خون می کشد . دیگر نمیتوان دست روی دست گذاشت و شاهد و تماشاگر این همه جنایت بود دیگر نبایستی سکوت کرد باید این آرامش قبرستانی را برهم زد .

روزی محمد آقا * را به مجلسی دعوت می کنند و او

* به محمد حنیف نژاد در داخل سازمان مجاهدین ،

در آنجا شرکت می‌کند ، همه حرفهای سخنرانها را می‌شنود ، بعد به آنها می‌گوید : " شما که اینقدر سخنرانی می‌کنید چرا به یکی از حرفهایتان عمل نمی‌کنید ، گروه تشکیل بدهید و کار کنید و زحمت بکشید هم‌ماش حرف حرف حرف می‌زنید " .

می‌دانید بچه‌ها مجاهدین از شهامت و شجاعتی کم نظیر برخوردارند چونکه آنها فقط از خدا می‌ترسند .

بچه‌ها . می‌گفتند " محمد آقا " آخر او پدر ، برادر و راهنمای خوبی برای بچه‌های دیگر بود . سازمان مثل خانه آدم میماند و بچه‌ها با هم خیلی صمیمی هستند بقدری که با هم " کشتی " می‌گیرند ، با هم " کاراته " بازی می‌کنند برای اینکه در مقابل سربازهای شاه قوی بشوند ، آنها هیچوقت با هم دعوا نمی‌کردند . آنها با هم نماز می‌خواندند ، با هم غذا می‌خوردند و با هم در کنار اسلحه‌هایشان می‌خوابیدند و منتظر حمله گرگان درنده خو می‌شدند .



مذاحم و منافق * هم بودند که می گفتند سنگ بزرگ برداشتن علامت نزدن است و شما نباید مبارزه مسلحانه کنید اگر بکنید به جهنم می روید و خدا از شما راضی نیست و باید در مقابل ظلم و ستم و استثمار، تحمل و صبر داشته باشید !!!
اما مجاهدین می گفتند:

هیچکس ستم را نپذیرفته مگر خر قبیله و میخ طویله اش.
مجاهدین در جواب آنها که می گفتند ما را چه به جهاد و در کجای قرآن آمده که مبارزه مسلحانه کنید؟ می گفتند مگر نشنیده اید که امام حسین (ع) فرموده که زندگی چیزی جز عقیده و مبارزه نیست.

اکثریتی هم در آن موقع بودند که هیچ حرفی نمی زدند، سکوت اختیار کرده و خاموش مانده بودند!
مجاهدین به آنها می گفتند برادرها، ای انسانهای مسئول، خاموشی نه درماست و نه در شما، خاموشی و سکوت نه در علی بود و نه در حسین، مگر تاریخ را نخوانده اید که

* اینها کسانی که دمبه را با گرگ می خورند و گریه را با چوپان سر می دهند.

چگونه امامان انقلابی و کبیر ما با فریادهای خویش و باقیام های خود و با به جنبش درآوردن خلق کاخهای بنی امیه را تکان دادند و زندانهای بی کرانی که در تمامی زمین پیا ایستاده بود و یران کردند و از زندانها زمینی برای کشت گندم فراهم آوردند، شما چرا سکوت کردید؟! در مقابل اینهمه جنایات، کشتار و وحشیگری چگونه می توانید ساکت باشید؟!!

عدهای به مجاهدین می گفتند که: چرا شما با رژیم در می افتید! شماها که حریف آنها نمی توانید باشید، شما با شاه نمی توانید دست و پنجه نرم کنید. او پول دارد، کاخ دارد، توپ و تانک و هواپیما و مسلسل دارد و همینطور سربازهای خیلی زیادی، ضمنا دولتهای بزرگ و قوی هم از او پشتیبانی می کنند و شماها در مقابل اینهمه قدرت، خیلی ضعیفید.

مجاهدین می گفتند درست است که ما اسلحه کم داریم و تعدادمان زیاد نیست اما امام حسین (ع) هم اسلحه کم داشت و با یارانش ۷۲ نفر می شدند و تازه ما ایمان داریم و همین ایمان و عشق ما به خدا و مردم، ما را از دشمن بزرگتر

می‌کند و تازه مردم کوچه و بازار هم به ما کمک میکنند و به ما جا و مکان ، پول و غذا می‌دهند چونکه می‌دانند ما برای آنها می‌جنگیم .

باید از دستهای ضعیفمان یک سد مقاوم و بزرگ بسازیم ، باید به کارگراها بگوئیم که چکش های خود را محکم بر سر سرمایه‌داران شکم گنده پول دوست بکوبند و به کشاورزها بگوئیم که داس‌های خود را تیزتر کنند و گلوی مالکان و ظالم را ببرند ، به برادران طلبه و دانشجو و دانش آموز خود بگوئیم که برای مدتی درس را کنار بگذارند و به نجات مردم فکر کنند و به پدر و مادر و خواهر و برادر و . . . بگوئیم که برای مدتی دست از کار کشند تا همه مردم در مسیر انقلابی بزرگ بسیج شوند .

من اگر برخیزم

تو اگر برخیزی

همه برمی‌خیزند

و آنگاه بهار نزدیک و لاله زار و پرواز کبوترهای از قفس آزاد شده در راه خواهد بود ، آنگاه دیگر نه زندان دژخیم و نه شلاق کمیته و نه شکنجه ساواک را خواهیم داشت و رقص

شادی را آغاز می‌کنیم و سرود رهائی را فریاد خواهیم زد .
بچه‌ها ،

همگی خوب می‌دانیم که آزادی به این سادگیها بدست
آمدنی نیست باید رنج و مشقت کشید ، شهیدهای فراوان
داد تا به آن رسید ، آخر می‌دانیم که آزادی را بایستی با
اسلحه به چنگ آوریم .

شب پرستها ، جلادها و آنهایی که تیغ در دست
داشتند راهی و هدفی جز تباهی و نابودی خورشید نداشتند
اما مگر می‌شود که خورشید را خاموش کرد ، مگر میتوان با در
از وزیدن بازداشت ، تا کی باید گل‌های محمدی زیر چکمه
سربازان آریامهری له شوند ؟ اما جلاد توانائی از بین بردن
بوی گل‌های محمدی را ندارد این بو هر جا برود بذرا انقلاب
را می‌پاشد .

بچه‌ها ،

آنزمانها مجاهدین مدافع حقوق شما را اعدام می‌--
کردند ، قلم نویسنده‌ها را می‌شکستند و کتابهای خوب را
توقیف می‌کردند و برادرها و خواهرهای شما را زیر شکنجه
می‌سوزاندند و آنها را مانند کباب سرخ می‌کردند ، اذیت

و آزار می دادند و مجاهدان قهرمان ما استقامت و پایداری می ورزیدند .

مهدی نوزده ساله را اینقدر شکنجه کردند که قادر به راه رفتن نبود ، مجاهدین راهنگام دستگیری لخت می کردند و به آنها اینقدر شلاق می زدند تا اینکه آنها بیهوش می شدند ، به بعضی از خواهران مجاهد ، خواهران من و شما حتی تجاوز کردند ، آخر می دانید که آنها خیلی بیشرم و کثیف بودند ، اینهمه دلاوری برای شما بود .

مجاهدین سدها را برداشتند که شما بتوانید راحت باشید و در مسیر رشد و تکامل مانعی در مقابلتان نباشد . بله مجاهدین خلقمان سخت ترین شکنجهها را تحمل کردند و با ایمان به خدا و حق بودن راهشان و علاقه و عشق به مردم محروم با آغوش باز به پیشواز شهادت رفتند و با خون خود " سازمان مجاهدین خلق ایران " را بنیانگذاری کردند تا اینکه این سازمان بتواند حقوق از دست رفته زحمتکشان و رنجبران را بازستاند .

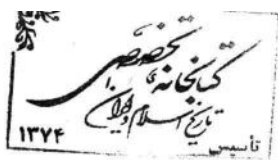
بچهها ،

مجاهدین با آغوش باز به استقبال شهادت می رفتند .

هنگامی که می‌خواستند محمد حنیف نژاد را اعدام کنند او فریادکشید: " من محمد حنیف نژاد عضو سازمان مجاهدین خلق ایران به شما دستور آتش می‌دهم " .

یکی از نویسنده‌های خوب می‌گوید که انسانهای مبارز و واقعی تا موقعی که زنده‌اند فریاد می‌زنند و به مردم آگاهی می‌دهند و یک لحظه ساکت نمی‌نشینند پس ظالمها آنها را می‌کشند (همان افرادی که در زمانهای گذشته پیامبران و امامان ما را می‌کشتند) البته می‌دانید بچه‌ها اینها همان قلبیها نیستند ولی از یک ریشه‌اند و به آن نسل خونخوار باز می‌گردند ، مجاهدین ما را به خاک و خون می‌کشند اما مجاهدین یک لحظه ساکت ننشستند بلکه آنها فریادشان قویتر شده و قدرتشان بیشتر و دستهای اندک شان روز به روز افزونتر و خونشان سرختر .

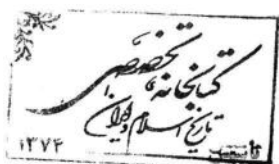
شاه فکر می‌کرد با کشتن رضائی‌ها ، بدیع زادگان ها ، آلادپوش‌ها ، . . . می‌تواند فریادهای حق طلبانه مجاهدین را خاموش کند ، ولی نمی‌دانست که خانه مجاهدین در دل‌های خلق ماست مگر اینکه به تک تک قلبهایمان رگبار گلوله روانه کند و همه ما را بکشد .



مجاهدین همانند شیری خشمگین بر سر جماعت فریاد می‌کشیدند ، بر سر ظالمان و خونخواران خون خلق که چرا چپاول ، چرا کشتن ، چرا تجاوز ، چرا ، چرا ، چرا ، چرا
می‌دانید بچه‌ها مبارزه تشنگی ، گرسنگی ، بیخوابی ، رنج و زحمت با خود دارد و مجاهدین همه اینها را تحمل می‌کردند نه باکراحت بلکه با خوشحالی و گشاده روئی ، آخر مجاهدین نوکر مردماند نه سرور آنها ، خاک پای خلقند نه حکومت کنندگان بر آنها .

مجاهدین می‌خواهند مستضعفین را از بیچارگی و بدبختی نجات بدهند ، مجاهدین هیچوقت نه دروغ می‌گویند و نه کار بدی می‌کنند و نه حرف بدی می‌زنند ، آنها حتی راه رفتنشان حساب شده است ، غذایشان ساده ، رختخوابشان زمین و متکاشان نهج البلاغه .

شعار مجاهدین اینست که اگر توی دستت تفنگ و کتاب و درون قلبت خدا را داشته باشی آنوقت دیگر هر چقدر هم تنها باشی مانند کوه استواری و می‌توانی با هزارها مزدور بجنگی . مجاهدین می‌گفتند نباید زور گو باشی و نباید زور پذیر بلکه باید انسانی آزاده و درستکار و باتقوی باشی .



بچه‌ها ،

شما می‌دانید که مجاهد چه کسی است ، راه و هدفش چیست و ما چرا به مجاهدین احترام می‌گذاریم و به آنها افتخار می‌کنیم ؟

بله ، درست حدس زدید ، مجاهد کسی است که همه وجود خودش را وقف مردم می‌کند ، انسانی است که می‌خواهد فدای خلق شود فدای بچه‌های خوب و قربانی در راه برقراری ایدئولوژی توحیدی و قوانین الهی ، او می‌خواهد برای مردم خانه و کاشانه خوبی ، خوراک و کاری تهیه کند .

بچه‌ها از همه مهمتر اینکه ما باید بدانیم که مجاهدین برای قصه شدن و اینکه عکس شان را به در و دیوار بزنیم و آنها را " شهید بزرگ " و " مجاهد کبیر " بخوانیم مبارزه نکردند ، بلکه آنها هدفی مقدس داشتند و من و شما باید راه مجاهدین را فرا گیریم و بکوشیم تا به آرمانهای مجاهدین جامه عمل بپوشانیم بنابراین راه ما راه مجاهدین است . هدف مجاهدین جامعه بی طبقه توحیدی بود ، جامعه‌ای بدون بالای شهر پائین شهر ، بدون پولدار و فقیر ، بدون کوخ و کاخ و

ساواکیها از اسم مجاهدین هم می ترسیدند ، وقتی به آنها می گفتند که فلان مجاهد را یکجائی دیدند کامیونها و ماشینهای ارتشی آن محله را محاصره می کردند و با گاز اشک آور و نارنجک و چیزهای خطرناک دیگر به مجاهد خلق حمله می کردند

بچه ها ،

بیائیم به هم قولی بدهیم که تا آخرین نفس از راه مجاهدین جدا نشویم و از سازمان مجاهدین خلق دفاع کنیم و نگذاریم هیچ کس و ناکسی دستش را روی خواهران و برادران مجاهد و دلیرمان دراز کند و خود نیز مجاهد خلق شویم و فدای راه خدا و خلق .

درود بر تمامی بچه های خوب دنیا

درود بر مجاهدین خلق ایران

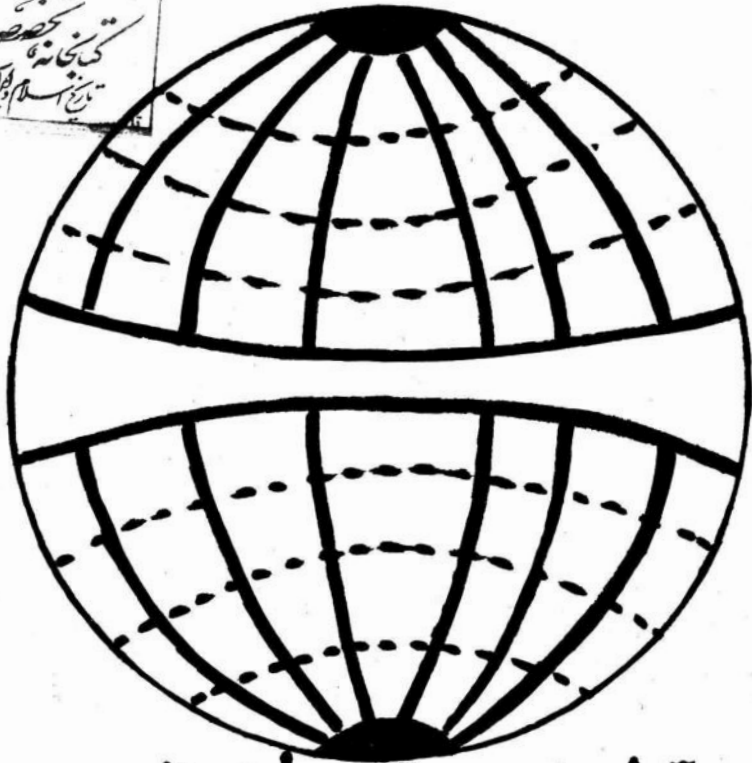
مرگ بر جهانخوار بزرگ آمریکا



انصاف

این کتاب مربوط به اینجانب بوده، که به
کتابخانه دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه
قم واگذار شده، ولی چون در آنجا مورد
استفاده واقع نشد، به کتابخانه تاریخ
اسلام و ایران اهداء گردید.
محمد رضا فاکر

کتابخانه
تاریخ اسلام
۱۳۷۳



برقوار باو جامعه بی بهقه توحیدی